نام درس: املا	**بسمه تعالی** اداره کل آموزش و پرورش کرمانشاه امتحانات نیمسال اول – دی ماه ۱۴۰۲-۱۴۰۳	وقت آزمون:	
نام و نام خانوادگی:		ساعت برگزاری:	
نام مدرسه: سرای دانش (دوره اول)		تاریخ امتحان: ۱۴۰۲/۱۰/۰۲	
پایه تحصیلی: هفتم		شماره کلاس:	تعداد صفحه:

توجه: این کادر توسط دبیر کامل شود.

نام و نام خانوادگی دبیر و امضاء:	نمره با عدد:	نمره با حروف:

ردیف	سوال	بارم
۱	**املای پایه هفتم** **بند اول:** **در تمام مراحل زندگی احساس می کردم که پیروزی از من بسیار دور است . صبح یک روز بهاری وقتی که بیدار شدم غلتی زدم و به خود گفتم : « ان شاء الله که امروز می توانم راه موفقیت را پیدا کنم و تمام سعی ام را خواهم کرد »؛ ابتدا پنجره ی اتاق را باز کردم ، بعد از دقایقی نسیم خنکی وزید . در حیات خانه مادرم گل ها را آب میداد بدون معطلی برای کمک کردن رفتم . حیات خیلی گرم بود نور خورشید همه جا پهن شده بود معلمم می گفت : « خورشید میلیون ها سال عمر دارد»** **بند دوم :** **شب توی قهوه خانه ای بیتوته کردیم. زیر نور چراغ دستی قهوه چی سفرنامه ام را باز کردم و نوشتم: «شب به قهوه خانه ای وارد شدیم که بالای شهر رفسنجان است و.... .» از اکبر آقا پرسیدم: «کی به اصفهان می رسیم؟» گفت: «هر وقت خدا خواست» . بعد از دورز و دو شب به اصفهان رسیدیم صبح زود بیدار شدم و گفتم : اکبر آقا، اینجا اصفهانه ... چطور آدم می تونه بخوابه؟ ... اینجا پر از چیزهای دیدنیه، مسجد شیخ لطف الله، چهارباغ، چهل ستون و ...» . پرید میان حرفم که: «چه غلطی کردیم تو را آوردیم. اگر از جات تکون خوردی نخوردی، ها. میری گم میشی، اون وقت من باید جواب بی بی ات رو بدم ».** **بند سوم :** **مخالفت با خواهش مادر برایم دشوار بود؛ پذیرفتم. آن شب هیچ خوابم نبرد و از نماز شب بازماندم. یک دست بر دست مادر نهاده بودم و یک دست زیر سر مادر داشتم.آن دست که زیر سر مادرم بود، خون اندر آن خشک شده بود. گفتم: «ای تن، رنج از بهر خدای بکش.»چون مادرم چنان دید، دعا کرد و گفت: «یا رب، تو از وی خشنود باش و درجتش، درجهٔ اولیا گردان.»دعای مادرم در حق من مستجاب شد و مرا بدین جای رسانید.**	۲۰